«نخل سدر» در صفحهٔ هفتم به پایان می‌رسد؛ آیندهٔ رمان بازتاب‌دهنده در هاله‌ای از ابهام

بازتاب ـ بخش ادبی ـ نوشتهٔ مهندس فرهاد نیک‌پی

۲ دی ۱۴۰۱ – ۲۳ دقیقه خواندن

هفت سال پیش، وقتی نخستین فصل رمان «نخل سدر» در صفحهٔ هفتم روزنامهٔ بازتاب منتشر شد، کسی فکر نمی‌کرد داستانی درباره‌ی یک نخل تنها در کویر بتواند این‌همه خواننده را به خود جلب کند. اما حالا، در آستانه‌ی انتشار آخرین فصل، صفحهٔ هفتم دوباره پر شده است از نامه‌هایی که می‌گویند نخل سدر نه فقط درخت است و نه فقط داستان، بلکه آینه‌ای است برای زمانی که هر خانواده در آن تصمیم گرفت بماند یا برود. این گزارش می‌کوشد بدون لو دادن پایان، مسیر رمان را از آغاز تا همین لحظه دنبال کند و نشان دهد چرا این رمان برای بازتاب چنین اهمیتی دارد.

«نخل سدر» داستان خانواده‌ای به نام رحیمی است که در روستای بادرنگ زندگی می‌کند و نخل سدری در حیاط خانه‌شان رشد می‌کند که همه فکر می‌کنند خشک شده است. پدر خانواده، حاج‌آقا رحیمی، می‌خواهد نخل را ببرد تا جا برای ساختمان باز شود و مادر خانواده، فرشته خانم، می‌گوید تا وقتی نخل هست، کسی از خانه بیرون نمی‌رود. پسر بزرگ، یوسف، دانشجو است و در شهر زندگی می‌کند و دختر کوچک، مینا، هر تابستان به روستا می‌آید و نخل را می‌بیند و می‌پرسد چرا کسی از آن مراقبت نمی‌کند. داستان از همین کشمکش ساده شروع می‌شود و کم کم به داستانی درباره حافظه، مهاجرت، عشق و گناه تبدیل می‌شود.

نویسنده، آقای هادی نوروزیان، سال ۱۳۶۸ در شهر بادرنگ به دنیا آمد و تا سال ۱۳۹۰ در همان شهر زندگی کرد. او پیش از این دو رمان کوتاه منتشر کرده بود که هر دو در شهرهای کوچک فروش خوبی داشتند اما نقد چندانی نگرفتند. «نخل سدر» اولین رمان بلند او است و نشر آبگینه آن را در پاییز ۱۴۰۰ منتشر کرد. تیراژ اولیه ۲۲۰۰ نسخه بود و تا بهار ۱۴۰۱ به چاپ سوم رسید، عددی که برای نشر مستقل در بازار امروز عدد کمی نیست.

زبان رمان ساده است اما پر از تصویرهای آرام. نوروزیان جمله‌ها را کوتاه می‌گیرد و دوست ندارد توضیح زیاد بدهد. وقتی باد می‌وزد، برگ‌های نخل به دیوار می‌خورند و صدایی شبیه نجوا می‌دهند و او همین را کافی می‌داند تا خواننده حس کند هوا سنگین است. منتقدان این را نقطه قوت می‌دانند و می‌گویند نویسنده به خواننده اعتماد می‌کند که خودش معنا را بفهمد. در مقابل، برخی می‌گویند فصل‌های وسط کمی تکراری‌اند و اگر ۳۰ صفحه کوتاه‌تر می‌شد، ریتم بهتر می‌ماند. این نقد درست است و ما در ادامه به آن برمی‌گردیم.

شخصیت‌ها در «نخل سدر» به آرامی ساخته می‌شوند و هیچ‌کدام سیاه و سفید نیستند. حاج‌آقا رحیمی مردی است که فکر می‌کند دارد خانواده را نگه می‌دارد اما در عمل همه را از هم دور می‌کند. فرشته خانم صبور است اما وقتی حرف می‌زند، همه گوش می‌دهند. یوسف دانشجو است و می‌خواهد بماند اما احساس گناه می‌کند که پدرش را تنها گذاشته. مینا کودکی است که هنوز فکر می‌کند درخت می‌تواند حرف بزند و این تصویر در فصل ۱۲ به یکی از زیباترین صحنه‌های رمان تبدیل می‌شود. همسایه‌ای به نام عزت هم هست که کم حرف می‌زند اما هر بار که می‌آید، اتفاقی مهم می‌افتد.

فصل ۱ تا ۶ رمان به آرامی پیش می‌رود و بیشتر به معرفی آدم‌ها و خانه می‌پردازد. فصل ۷ ماجرای قرض حاج‌آقا را باز می‌کند و فصل ۹ اولین درگیری جدی را می‌سازد. از فصل ۱۴ به بعد ریتم تند می‌شود و فصل ۲۰ تقریباً همه چیز را روشن می‌کند. فصل ۲۱ تا ۲۴ پایان باز دارد و خواننده باید خودش تصمیم بگیرد. این انتخاب برای برخی عالی است و برای برخی ناامیدکننده. ما در ادامه هر دو طرف را می‌آوریم تا شما خودتان قضاوت کنید.

در مجموع، «نخل سدر» رمانی است که به صبر خواننده احترام می‌گذارد و پاداش خوبی می‌دهد به کسی که حوصله دارد. اگر دنبال رمان پرحادثه و پرکشش هستید، شاید کمی کند به نظرتان برسد و اگر دنبال رمان روشنفکرانه و پرحرف هستید، شاید کفایت کند. اما اگر دنبال رمانی هستید که بعد از تمام شدن هنوز در ذهنتان باز بماند، این رمان از آن دسته است. در ادامه‌ی این گزارش فصل به فصل می‌رویم و نقطه‌های قوت و ضعف را با مثال نشان می‌دهیم.

«نخل سدر» در هفتم؛ نامه‌ها از خانه‌ها می‌آیند و صفحه‌ی هفتم را پر می‌کنند

صفحه‌ی هفتم روزنامه‌ی بازتاب از هفته‌ی گذشته پر شده از نامه‌هایی که خوانندگان درباره‌ی رمان «نخل سدر» نوشته‌اند. دبیر صفحه، آقای کامران نوروزی، گفته است بیش از ۱۲۰ نامه رسیده و حدود ۴۰ تای آن چاپ شده است. این نامه‌ها نشان می‌دهند که داستان فقط در کتاب نمانده و وارد زندگی مردم شده است. برخی می‌نویسند که پدرشان همان حاج‌آقا رحیمی است و برخی می‌گویند مادرشان همان فرشته خانم است. این شباهت‌ها نه لزوماً درست‌اند و نه لزوماً نادرست، اما نشان می‌دهد که نویسنده چقدر دقیق آدم‌ها را دیده است.

یکی از نامه‌ها از خانمی در شهر بادرنگ است که می‌نویسد پدرش هر تابستان به روستا می‌رفت و وقتی برمی‌گشت دیگر حرف نمی‌زد. او می‌گوید فصل ۱۲ برایش مثل آینه بود. نامه‌ی دیگر از مردی در مشهد است که می‌گوید خواهرش بعد از خواندن فصل ۲۰ تلفن زد و گریه کرد. این دو نامه نشان می‌دهند که رمان فقط سرگرمی نیست و کسی که آن را می‌خواند، انگار دارد با گذشته‌ی خانواده‌ی خودش روبه‌رو می‌شود.

دبیر صفحه، آقای کامران نوروزی، گفته است که تصمیم گرفته هیچ نامه‌ای را ویرایش نکند و فقط املا را اصلاح کرده است. او می‌گوید می‌خواسته لحن مردم دست‌نخورده بماند چون همین لحن بخشی از رمان است. در صفحه‌ی هفتم یک جدول کوچک هم چاپ شده که نشان می‌دهد بیشتر نامه‌ها از چه شهرهایی آمده‌اند. تهران، مشهد، اهواز و بادرنگ بیشترین تعداد را دارند و این نشان می‌دهد رمان در شهرهای بزرگ هم خواننده‌ی وفادار دارد.

در میان نامه‌ها چند نامه هست که از نویسنده خواسته‌اند ادامه‌ی داستان را بنویسد یا بگوید فلان شخصیت باید چه کار کند. آقای کامران نوروزی در پاسخ نوشته است که نویسنده هنوز سرگرم نوشتن است و صفحه‌ی هفتم قرار نیست جای او تصمیم بگیرد. این پاسخ کوتاه است اما نشان می‌دهد که روزنامه هم می‌داند مرز کجا است. بخش بعدی این گزارش فصل به فصل می‌رود و نشان می‌دهد که هر فصل چه واکنشی گرفته است.

(مقدمه‌ی آغازین در ۴۰۰ کلمه)

نخستین فصل رمان با توصیف یک خانه‌ی قدیمی در حاشیه‌ی شهر آغاز می‌شود و نویسنده با جمله‌هایی کوتاه و آرام فضا را می‌سازد. در این فصل هیچ اتفاق بزرگی نمی‌افتد اما خواننده حس می‌کند که قرار است چیزی مهم رخ بدهد. راوی داستان دختری به نام مینا است که تابستان به دیدار پدربزرگش می‌آید و متوجه می‌شود خانواده‌ی او درباره‌ی گذشته‌ی روستا سکوت می‌کنند. این سکوت در سراسر رمان تکرار می‌شود و به یکی از نمادهای اصلی داستان تبدیل می‌شود.

(مقدمه‌ی آغازین در ۴۰۰ کلمه)

فصل ۱ تا ۶ رمان به آرامی پیش می‌رود و بیشتر به معرفی آدم‌ها و خانه می‌پردازد. فصل ۷ ماجرای قرض حاج‌آقا رحیمی را باز می‌کند و فصل ۹ اولین درگیری جدی را می‌سازد. از فصل ۱۴ به بعد ریتم تند می‌شود و فصل ۲۰ تقریباً همه چیز را روشن می‌کند. فصل ۲۱ تا ۲۴ پایان باز دارد و خواننده باید خودش تصمیم بگیرد. این انتخاب برای برخی عالی است و برای برخی ناامیدکننده. ما در ادامه هر دو طرف را می‌آوریم تا شما خودتان قضاوت کنید